

کرکه گور و مساله ی حقیقت عینی و حقیقت انفسی

علی سنائی کیا دانشگاه تهران تیر 1398

1. مقدمه

در این مقاله سعی بر این است که به این پرسش پاسخ داده شود که حقیقت در نزد کرکه گور به چه صورت است؟ آیا وی حقیقت را تنها انفسی می داند و مابقی حقایق را مطرود می شمارد؟ لاجرم بدین منظور ابتدا توضیح داده خواهد شد که کرکه گور در چه مکانی از تاریخ فلسفه ایستاده است و نسبت فلسفه ی وی با چه کسی در ارتباط است، تا بتوانیم تصویری روشن تر از اندیشه ی وی در باب حقیقت انفسی کسب کنیم. بدین منظور، نسبت او با هگل را مشخص خواهیم کرد و سخنی نیز در باب روش سلبی او خواهیم کرد و سپس به سراغ این خواهیم رفت که حقیقت در نزد وی به چه صورت است.

قصد بر این است که بیان شود مفهوم حقیقت در نزد کرکه گور یگانه است و او صرفاً تأکید می کند که حقیقت به روش های مختلفی نمایان می شود: نوع عینی و نوع انفسی. او اظهار دارد که روش انفسی آن بسیار با اهمیت تر از روش عینی است هرچند که به کل روش عینی را مطرود نمی کند که در ادامه دلایل آن را اقامه خواهیم کرد. سپس، نقدی که می توان بر این نوع نگرش ایراد کرد را بررسی کرده و به پاسخ گویی به آن ها خواهیم پرداخت.

در این مقاله، تمرکز بر روی کتاب "تعلیق های نهایی غیر علمی بر خرده ریزهای فلسفی"¹ است که ما از این به بعد به اختصار با عنوان تعلیق از آن یاد می کنیم. علاوه بر این کتاب، سعی می شود که پرتوی بر سایر آثار وی نیز افکنده شود تا سیر اندیشه ی وی – هرچند که او با نظام مند سازی فلسفه مخالف بود- در باب حقیقت بیشتر بر ما آشکار شود.

¹ Kierkegaard, 2009

2. کرکه گور و نظام فلسفی

دیدگاه کرکه گور درباره ی حقیقت، در تقابل با فلسفه های نظام مند، به خصوص فلسفه ی هگل، شکل گرفته است. البته به این معنا نیست که فلسفه ی کرکه گور به طور کلی نقیض یا متضاد دیدگاه هگلی باشد، بلکه او با این بخش از هگل که صحبت از تضادها و دیالکتیک می شود کاملاً موافق است. اما راه آنان زمانی جدا می شود که هگل در بسط درونماندگار مفاهیم به دنبال پاسخی ایجابی است، حال آنکه کرکه گور به تبعیت از استادش، سقراط، کاملاً مخالف دادن جوابی قطعی است. او بسیار وامدار سقراط است و رساله ی دکتري خویش را نیز در باب مفهوم آیرنی² (طعنه) نوشته است.³ او خود را سقراط مسیحیت می دانست و همانند وی خود را مامایی معرفی می کرد که باید به دیگران آپوریای موجود در مسیحیت را نشان دهد. سعی او همانند سقراط و اکاوی بود و خواننده را رها کردن تا که بتواند خود مستقلاً به نتیجه برسد. بنابراین، می توان گفت فلسفه ی وی برخلاف هگل فلسفه ای سلبی است که گام آخر را ندارد و نمی خواهد که داشته باشد.

وی در کتاب یادداشت ها در این باره می گوید: «اینکه برخی محاورات افلاطون بی هیچ نتیجه ای به پایان می رسند، دلیلی دارد بس عمیق تر از آنچه سابقاً می اندیشیدیم. آن جلوه ای است از هنر مامایی سقراط که خواننده یا شنونده را به فعالیت وامی دارد و بنابراین در عوض آنکه نتیجه ای به دست او دهد، فقط نیش اش می زند، این روش، نقیضه ی عالی شیوه ی یادگیری طوطی وار جدید است که در آن همه چیز بلافاصله و با حداکثر سرعت ممکن بیان می شود و تاثیر آن، چنان نیست که خواننده را واجد نقشی فعال سازد بلکه او را به یادگیری طوطی وار مجبور می کند.»⁴

نظام مابعدالطبیعه، به نظر کرکه گور، کوششی است برای فهم وجود فرد با تفرد در طرحی مفهومی و مجموعه ای از قضایای انتزاعی و کلی که ارتباط منطقی ضروری میان هر جزء آن با اجزای دیگر و میان اجزا با کل برقرار شده است. در این طرح، یا سیستم، فرد و تفرد اهمیت درجه دوم می یابد، و بلکه باید گفت بکلی منتفی می گردد. از نگاه فیلسوف دانمارکی، سیستم فلسفی با هگلینیسم یکی است. و هگلینیسم مثال اعلای متافیزیک عقلانی است.⁵

² Irony

³ Kierkegaard, 1841

⁴ Kierkegaard, 1976. p.578- p.579

⁵ Macintyre Alasdair, (1972), p.147

هگل هنگامی که صحبت از حقیقت به میان می آمد، بحث از تطابق وجود و مفاهیم میکرد. وی در فلسفه ی نظام مند خود به سیستم عقلانی اشاره می کرد و در نهایت برای اینکه افراد بتوانند به حقیقت دست یابند راه را در عقلانیت و رفتار مطابق با عقل و عینیت می دانست. کرکه گور اما اهمیت را به افراد⁶ می داد و نه کلیت⁷. او برخلاف هگل راه نهایی حقیقت را در خدا و ایمان به او می دانست. او با سیستم های نظام مند کلیسا این مشکل را داشت که افراد را خیلی سطحی کرده است و به راحتی همین که فرد مسیحی به دنیا بیاید و قوانین را "طوطی وار" مطالعه کند، خود را فردی متدین و با ایمان می داند در صورتیکه کرکه گور معتقد بود باید حقیقت انفسی را اولویت قرار داد تا به صورت فردی به حقیقت دست یافت:

او در یادداشت های روزانه می نویسد: «مسئله برای من این است که تقدیر خود را دریابم و بدانم که خداوند واقعاً از من چه کاری را خواسته است؟ مهم ترین کار در نظر من یافتن **حقیقتی است که برای من حقیقت باشد**. بر من است که در جستجوی معنی و فکری باشم که می خواهم برای آن زندگی کنم و بمیرم ... چه فایده که توفیق کشف حقیقتی به اصطلاح عینی را پیدا کنم؟ ... چه سود از آنکه بتوانم در بیان معنای مسیحیت داد سخن دهم؟ چه حاصلی دارد که نظام های فلسفی را کندوکاو کنم؟ انکار نمی کنم که معرفت ضروری است؛ اما معرفت باید در وجود من زنده و جاندار باشد. در وجود آدمی آنچه مهم است جنبه خدایی اوست، نه مجموعه اطلاعاتی که اندوخته است.»⁸

می توان گفت که کرکه گور به دنبال چیستی نیست، بلکه به دنبال چگونگی زندگی کردن است. وی به دنبال چگونگی در حقیقت زیستن است، آن هم از نوع حقیقت مسیحی و ایمانی. به همین دلیل است که در جایی در تعلیقه می گوید: «من، یوهانس کلیماکوس سی ساله، متولد کپنهاگ، مردی ساده، پیش بینی برترین رستگاری برایم شده است. این در صورتیکه است که اگر به مسیحیت پیوندم، نصیبم خواهد شد. **حال پرسش من این است که چگونه مسیحی شوم**. من فقط درباره ی نحوه ی چگونگی زیست خود سوال میپرسم. این محتوای سراسر کار من است.»⁹

⁶ particulars

⁷ universality

⁸ Kierkegaard, 1967, p.78

⁹ Kierkegaard, 2009, p.545

بنابراین تا به این جای کار این نکات را درباره ی فلسفه ی کرکه گور به عنوان ابزار کار در اختیار داریم:

- 1- کرکه گور همانند سقراط پارادوکس ها را نشان می دهد اما جواب ایجابی ندارد
- 2- نظام های فلسفی عینی را نمی پذیرد و معتقد است حقیقت فردی در اولویت است. بنابراین، برخلاف غالب فلسفه ها که حامل حقیقت¹⁰ را گزاره ها می دانند، وی حامل حقیقت را افراد می داند.
- 3- پرسش او درباره ی چگونگی شدن (در بستر وی، مسیحی حقیقی شدن) است و نه چیستی حقیقت یا چیستی مسیحیت. چرا که می توان گفت چسبیتی برای او همان چگونگی است.

حال با دانستن این نکات درباره ی کرکه گور به سراغ چگونگی حقیقت در نزد وی خواهیم رفت.

3. حقیقت عینی و حقیقت انفسی

قبل از هرگونه توضیح ایجابی درباره ی حقیقت در نزد کرکه گور، لازم است که در ابتدا از برداشت های به خطا در باره ی حقیقت انفسی سخن بگوییم تا با این دانش که حقیقت نزد فیلسوف نام برده چه چیزهایی نیست، به سراغ خوانشی ایجابی از وی راهی شویم.

فردریک کاپلستون به درستی در این باره بیان می کند که حقیقت انفسی به هیچ وجه به معنای سوژکتیویسم¹¹ در باب حقیقت نیست¹² و او هیچگاه حقیقت عینی را نادیده نگرفته است بلکه تنها اولویت و ارزش بالاتری به روش حقیقت انفسی قائل شده است: «کرکه گور چیزی به اسم عینیت، حقیقت غیر انفسی، را هرگز رد نمی کند. اما این نوع حقیقت، برای مثال حقیقت در ریاضیات، فرد موجود را در نظر نمی گیرد. در واقع، این نوع حقیقت کاملاً نامرتبط با زندگی مسئولانه ی انسان است.»¹³

¹⁰ Truth Bearers

¹¹ Subjectivism

¹² سوژکتیویسم ادعا میکند که هیچ حقیقت عینی در خارج از ذهن فرد وجود ندارد و تنها حقیقت در ذهن سوژه است.

¹³ Frederick Copleston, 1968, P- 345

علاوه بر این مترك، می توان به جمله ی معروف كتاب تعلیقه نیز اشاره کرد که در آن می گوید حقیقت انفسی است¹⁴ و نمی گوید که انفسی حقیقت است¹⁵. و این خود نشان می دهد که هویت یکسانی ندارند و اینگونه نیست که هر سوژکتیویتی حقیقت باشد بلکه هر حقیقت انفسی است. این اشکال باعث می شود بعضی از خوانندگان آثار کرکه گور ایراداتی را مطرح کنند که نادرست است و در بخش بعدی با توجه به این نکته و همچنین دیگر نکته ها توضیح آن خواهد رفت.

حال که از چه نیستی حقیقت نزد فیلسوف مورد بحث سخن به میان رفت می توانیم به سراغ چیستی حقیقت در نظر وی برویم. ما به دوگونه می توانیم به حقیقت نزدیک شویم، یکی اول شخص مفرد و دیگری سوم شخص مفرد است. حال همانطور که در ابتدای این مقاله ادعا شد، مفهوم حقیقت در نزد کرکه گور یکتاست، اما این مفهوم به این دو روش متجلی می شود که از نظر وی برترین آنها، حقیقت انفسی است. این نوع انتخاب وی همانند این است که معلم هندسه به دانش آموزانش آموزش دهد که رسیدن به اثبات یک مساله دو روش دارد اما توضیح دهد که یکی از روش ها بر دیگری به دلایل متعددی برتری دارد.

او از حقیقت عینی (اول شخص) می آغازد و با واکاوی آن به این نتیجه می رسد که این نوع حقیقت هیچگاه نمی تواند ما را به طور کاملی به کمال حقیقت -که در نظر کرکه گور اتحاد شی محدود و نامحدود (خدا) بود-نمی رساند. همانگونه که واتس نیز بیان میکند، کرکه گور در تعلیقه مفهوم حقیقت را بازتکرار¹⁶ و خود-متقابل¹⁷ معرفی میکند¹⁸.

کرکه گور برای تعریف حقیقت از نظریه مطابقت استفاده می کند. نظریه ی مطابقت در باب حقیقت¹⁹ نظریه ای است که از دیرباز مورد پذیرش بسیاری از فلاسفه قرار گرفته است و در آن بیان می شود برای اینکه الف صادق باشد باید با ب مطابقت داشته باشد. نوع برخورد کرکه گور اما با این تفاوت همراه است که در ابتدا نظریه ی هگلی و تجربه گرایانه ی حقیقت-که آن ها هم نوعی از نظریه ی مطابقت است- را زیر سوال می برد. وی اینگونه استدلال می آورد که :

¹⁴ Truth is Subjectivity

¹⁵ Subjectivity is Truth

¹⁶ redoubling

¹⁷ Self-coincident

¹⁸ Watts, 2017,p.5

¹⁹ Correspondence theory of truth

استدلال الف:

1. حقیقت، یا مطابقت وجود و اندیشه است (رویکرد ایده آلیستی) و یا مطابقت اندیشه با وجود (رویکرد تجربه گرایانه)
2. در حالت تجربه گرایانه، اندیشه هیچگاه به دلیل تفاوت ماهیت نمی تواند به طرز کامل با وجود مطابقت کند.
3. در حالت ایده آلیستی، اندیشه و وجود کاملاً یک چیز هستند و در حال همانگویی هستیم

4- بنابراین وی نتیجه می گیرد که نوع اول-که علاوه بر حقیقت تجربه گرایان، حقیقتی عینی نیز هست- را به دلیل اینکه هیچگاه به حقیقت نخواهیم رسید کنار بگذارد و سعی بر تعمیر بینش دوم کند. یعنی حقیقت انفسی ارجحیت دارد. در اینجا است که وی مفهوم بازتکرار شونده حقیقت را مطرح می کند. حقیقت یکی است که در یک لحظه دوتا می شو، یعنی در یک آن خود را بازتکرار می کند و سپس خود را حذف می کند. این رابطه ی مطابقتی است که کرکه گور در تعلیقه بیان می کند.

علاوه بر استفاده از نظریه ی مطابقت، سیر حرکت کرکه گور از حقیقت عینی به سمت حقیقت انفسی، به عنوان کمال مطلوب حقیقت، را می توان به روشی دیگر نیز توضیح داد. او در تعلیقه اینگونه می نویسد: « هنگامیکه پرسش از حقیقت، به صورت عینی، مطرح می شود، اندیشه به صورت عینی به حقیقت متصل می شود. در اینجا حقیقت به مثابه یک شی عینی است که سوژه متوجه آن است. اندیشه در این مرحله به رابطه ی بین سوژه و ابژه کاری ندارد بلکه به خود ابژه کار دارد که آیا این حقیقت است یا خیر. سوژه تنها وقتی در حقیقت است که شی ای که به آن معطوف شده است، خود حقیقت باشد. وقتی پرسش از حقیقت به نحو انفسی بیان می شود. اندیشه معطوف به طبیعت رابطه ی فرد می شود. حال اگر این رابطه در حقیقت باشد، فرد در حقیقت است حتی اگر رابطه ای که برقرار شده است با شی ای ناصحیح باشد.»²⁰

²⁰ Kierkegaard, 1941, p.178

با توجه به توضیحات بخش قبل، که کرکه گور به دنبال چگونگی زیستن و شدن در حقیقت است و نه چیستی آن، و همچنین با توجه به نقل قول مطرح شده در این بخش می توان به این صورت توضیح داد که وی حقیقت انفسی را همان رابطه ی شدن می داند و این درحالی است که در حقیقت عینی کاری به چگونگی برقراری رابطه با حقیقت، که می تواند به چگونگی زیست فرد مربوط شود، ندارد و صرفاً حقیقت را به عنوان یک شی مد نظر قرار میگیرد. در اینجا میتوان از اصطلاح حقیقت مادی و حقیقت گزاره ای هایدگر استفاده کرد.^{21 22} وقتی درست بودن را فقط معطوف به گزاره ها کنیم، نمی توانیم توضیحی جامع درباره ی غلط بودن دهیم، یعنی در این نوع دیدگاه هرچه که گزاره نباشد غلط است زیرا تطابق، به خود رابطه کاری ندارد که چگونه است. اما در حقیقت مادی، ما می توانیم بیان کنیم که این طلا درست است یا کلیماکوس مسیحی حقیقی است. چرا که نوع رابطه اش به روش فردی است و در حقیقت شکل گرفته است. (بهمان توضیحات بازتکرار)

این دیدگاه را نیز می توان مانند دلیل قبلی به صورت زیر صورت بندی کرد:

استدلال ب:

- 1- در صحبت از حقیقت، یک سوژه و یک عین وجود دارد و یک رابطه که بین آنها پیوند برقرار می کند.
- 2- (حقیقت یا به صورت عینی است یا به صورت انفسی.) و یکی از آنها بر دیگری برتری دارد.
- 3- حقیقت عینی معطوف به عینی است که سوژه با آن پیوند برقرار کرده است و با خود سوژه و رابطه کاری ندارد.
- 4- حقیقت انفسی فقط به طبیعت رابطه معطوف است.
- 5- در جست و جوی حقیقت، آنچه که مهم است چگونگی رسیدن است و نه چیستی. (در اینجا شدن برابری می کند با رابطه که دارد چگونگی پیوند را به نمایش می گذارد.)

6- در نتیجه، در میابیم که بهترین حقیقت، حقیقت انفسی است.

²¹ Heidegger 2002, p. 86,

²² واژه ی درست، میهم است... می توان از آن برای چیزهای مختلف استفاده (طلای حقیقی) و یا جملات استفاده کرد، البته دیدگاه رایج در این باره این است که این واژه برای گزاره ها استفاده می شود.

با توجه به استدلال الف نشان دادیم که چرا حقیقت عینی دچار مشکل است و همچنین حقیقت انفسی نیز با حقیقت ایده آلیسم متفاوت است و ایده آلیسم نیز اشتباه است. سپس، با استدلال ب به این نتیجه رسیدیم حقیقت انفسی خود حقیقت و چگونگی در حقیقت بودن است و بنابراین بر حقیقت عینی ارجح است.

4. اشکالات وارد شده به نظریات کرکه گور در باب حقیقت

اما کرکه گور مثالی مقایسه ای از دیندار پاگانی و دیندار مسیحی میزند که باعث ایجاد بدخوانی هایی از فلسفه ی وی گشته است که پس از توضیح مثال به شرح آن میپردازیم:

«کسی را تصور کنید که در دل مسیحیت زندگی می کند و با علم درست از ایده ی خدا، وارد خانه ی خدا می شود و به عبادت می پردازد اما عبادتی ناصادق. همچنین فردی را تصور کنید که در سرزمین بت پرستان می زید اما با تمام شور و شوق خویش بتی را پرستش میکند. حال کدام بیشتر صادق است؟ کسی که پرستشش در حقیقت است هرچند که بتی را می پرستد یا دیگری که در حقیقت نیست اما خدای حقیقی را می پرستد و در حقیقت بتی را در حال پرستش است.»²³

ممکن است افرادی این ایراد را بگیرند که امکان ندارد فردی خدای غیر حقیقی را پرستش کند و درست باشد اما آنها نکته ی طعنه آمیز²⁴ کرکه گور را در نظر نگرفته اند. در اینجا، همانطور که از بخش قبل به یاد داریم، بودن طبیعت رابطه در حقیقت بسیار مهم تر از این است که سوژه معطوف به عین حقیقی باشد یا نه. در این مثال نیز، کرکه گور با زبان طعنه آمیز سقراطی خود، دم از امکانی میزند که احتمال رخ دادنش بسیار کم است و همچنین این مثال نیز خود پارادوکسی است که به خواننده جواب قطعی نمی دهد بلکه سوالی را مطرح می کند اما اینکه خواننده چه انتخاب را برای خود برگزیند باز به عهده ی خودش است.

علاوه بر این، دیگر اشکالی که وارد است این است که اگر بپذیریم که حقیقت انفسی است، آنگاه هرکس که به طور انفسی به حقیقتی دست می یابد می تواند آنکار را انجام دهد. برای مثال یک فردی که با فردیت خود از نازیسم حمایت میکند و آدم می کشد در دادگاه نیز می تواند به استناد بر انفسی بودن خود، تبرئه شود. اما برای جواب به این ایراد می توان سه دلیل آورد. ابتدا اینکه همانطور که در بخش قبل

²³ Kierkegaard, 1992, 201

²⁴ میتوانید به بخش دو رجوع کنید که توضیح داده شد کرکه گور به تقلید از سقراط روش آیرنی را در کارهایش استفاده می کند.

مطرح شد، کرکه گور می گوید که حقیقت انفسی است و نه اینکه انفسی حقیقت است. او مطرح نمی کند که هر طریق انفسی که سیر شد حقیقت است یا فقط این نوع حقیقت درست است. حال سوال مطرح می شود که مگر این نوع از روش حقیقت نبود که ارجحیت داده شد؟ پاسخ مثبت است اما نیاز به نکاتی تکمیلی دارد تا این اشکال برطرف شود.

نظر به انتخاب های هرفرد، هر انسانی در یکی از این مراحل اگزستانس سه گانه تقرر دارد و به سر می برد، که به ترتیب عبارت است از: مرحله ی استحسانی، مرحله ی اخلاقی و مرحله ی دینی.²⁵ در مرحله استحسانی متعرض صورتی از هستی انسان می شود که بر مدار خودشیفتگی و خوداثباتی می گردد؛ یعنی حیاتی تماماً لذت جویانه و عافیت طلبانه. گذشت از این مرحله شرط ورود به مرحله اخلاقی است که فرد در آن بر طبق موازین اخلاقی زندگی می کند و بر آن است که زندگی خود را وقف دیگران کند. مرحله سوم یعنی مرحله دینی، که عمدتاً در ترس و لرز به شرح آن پرداخته است، فرد مطابق دستور خدا و قرین اطاعت او به سر می برد. این مرحله بالاترین درجه از هستی و هستومندی است. خصوصیت بارز این مرحله درد و رنج است. ایمان نوعی شناسایی نیست؛ حرکتی است با شور و شوق اراده به سوی سعادت ابدی. این شور و شوق، که بر هر تردیدی فایق می آید، مندمج در امری پارادوکسیکال و محال است. خود این اعتقاد که خدای متعالی از زمان و مکان مانند انسان در زمان به وجود بیاید خلاف عقل و فهم عرفی است. پس، ترک احکام فاهمه و استقرار ذهن و روح بر محال همان ایمان است. به عبارت دیگر، ایمان باور داشتن به امر محال است. ایمان رنج است و تعلیق شدن عقل. مؤمن بالذات گناهکار و تنهاست. او فراروی خداست و در پیشگاه او مسئول انتخاب خود.²⁶

حال با توجه به برتری مرحله ی دینی و حقیقت ایمانی، متوجه می شویم که حقیقت مرحله به مرحله و سیری است و در نتیجه فرد به یکباره به آن نمی رسد. جدای از این نکته اگر به داستان حضرت ابراهیم در ترس و لرز بنگریم آنجا نیز ذکر شده است که فردی که به ایمان می رسد و حقیقت ایمانی را می پذیرد در این باره سکوت پیشه می کند و این چنین نیست که برای مثال اگر حضرت ابراهیم را دستگیر کردند بتواند در دادگاه حرفی از حقیقت ایمانیش بزند بلکه در آنجا حقایق عینی وجود دارد و او نیز باید مسئولانه عواقب انتخاب خویش را بپذیرد.

²⁵ Kierkegaard, *Concluding Unscientific Postscript*, p. 314.

²⁶ ورنو، روژه، وال، ژان و دیگران (۱۳۷۲ ، ص 12

یکی دیگر از اشکالات، دباره ی مسئله ی انتخاب است. در حقیقت انفسی، وقتی فرد به ایمان رسیده است باید انتخاب کند و انتخاب خود را بر اساس هیچ معیار عینی ای انجام ندهد زیرا که در آنصورت تبدیل به حقیقت عینی میشود و نه مرتبه ی دینی. حال افرادی این اشکال را گرفته اند که این نوع انتخاب متناقض است و نمی تواند مشکل کسی را حل کند و یا کسی را راهنمایی کند. اما همانطور که در بخش دوم مطرح شد، کرکه گور فلسفه ی ایجابی ندارد و از اینگونه نتیجه گیری دیگران بسیار هم خشنود خواهد شد چرا که هدفش این بوده که مانند ستراط مامای مسحیت باشد و تناقضات آن را نشان دهد و به هر فرد بساند که حقیقت انفسی و انتخاب در حالت تفرد دارای مرتبه ی بالاتر از حقیقت عینی و انتخاب با معیار های عینی است.

5. نتیجه

از آنچه که رفت این نتیجه را می گیریم که حقیقت در نزد کرکه گور دارای مراتب است. نه می توان گفت یکی است و نه می توان گفت انواع مختلف دارد. بلکه مفهوم آن است که یکتاست و به دو روش عینی و انفسی ظهور پیدا می کند. همچنین، اینگونه نیست که وی با طرد انواع حقیقت تنها یک نوع حقیقت، یعنی انفسی، را معرفی کند. بلکه وی سعی دارد که بگوید که حقایق عینی نیز وجود دارند اما با این حال کامل نیستند و پر اهمیت ترین حقیقت، حقیقت انفسی است چرا که این نوع حقیقت به چگونگی زیستن و در بستر کرکه گور، به چگونگی مسیحی شدن می پردازد و خود رابطه است که برایش حائز اهمیت است و نه صرف عینی که هیچوقت ماهیتا به طرز کاملی مطابق سوژه نخواهد شد. او معتقد است که فرد باید به حقیقت زندگی، خودش برسد و نه آنکه آنچه را که به طرزی عینی و طوطی وار به وی آموزش داده شده است، به کار ببندد.

باید گفت که فلسفه وی در باب چگونگی زیستن است و دغدغه اش پاسخ گویی به همین پرسش است. حال اگر فرد به این مرتبه از حقیقت، یعنی حقیقت دینی، برسد، در مرحله ی شوق به سر می برد و باید بدون معیار و تنها با ایمان دست به انتخاب بزند. این انتخاب برای وی مسئولیتی را به همراه دارد که وی باید به عنوان فردی آزاد نتایج آن را پذیرا باشد.

6. منابع

فارسی

ورنو، روزبه، وال، ژان و دیگران (۱۳۷۲). (نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن، برگرفته و ترجمه یحیی مهدوی، انتشارات خوارزمی).

اسلامی شهلا. نسبت حقیقت و ایمان از نظر کی یرکگور. *فلسفه و کلام اسلامی*. 1396;13(50):30-17.

توماس هیوود، میثمی سایه. اصل انفسی بودن (سوبژکتیویته) در اندیشه کی یرکه گارد. *اشراق*. 1386;4(2):175-

دستغیب سید عبدالعلی. کی یرکه گور و مشکل شناخت حقیقت. *کیهان فرهنگی*. 1380;18(18):73-77.

انگلیسی

Barns, Jonathan 2011: 'Heidegger in the Cave', in his. *Method and Metaphysics: Essays in Ancient Philosophy I*. Oxford: Oxford University Press .

Broad, William & Nicholas Wade, 1983: *Betrayers of the Truth*. New York: Simon & Schuster .

Candlish, Stuart & Nic Damnjanovic, 2007: 'A Brief History of Truth', in Dale Jacquette (ed.). *The Philosophy of Logic*. Oxford: Elsevier .

Come, Arnold B. 1995: *Kierkegaard as Humanist: Discovering My Self*. London: McGill-Queen's University Press .

Copleston, Frederick S. J. *A History of Philosophy*, vol. VII. Westminster, Maryland : The Newman Press.(1968)

Evans, C. Stephen 1998: 'Realism and Antirealism in Postscript', in G .D. Marino (ed.) *The Cambridge Companion to Kierkegaard*. Cambridge: Cambridge University Press.

Gardiner, Patrick, (1988), *Kierkegaard*, N Y: Oxford, Press.

Hegel, G. W. F. 1975: *Hegel's Logic.*, trans. William Wallace Oxford : Clarendon Press.

Heidegger, Martin 2002: *The Essence of Truth*. London: Continuum .

Johnson, W. E. 1921: *Logic.*, Vol. 1. Cambridge: Cambridge University Press .

Hughes.E, 1995, How subjectivity is the Truth in the Concluding Unscientific Postscript, *Religious Studies*, Volume 31, Issue 2, pp.197-208

Jacoby.M, 2002,Kierkegaard on Truth, *Religious Studies*, volume 38, pp.27-44

Kierkegaard, Søren 1976: *Søren Kierkegaard's Journals and Papers* .Vol. 4, trans. Howard V. Hong & Edna H. Hong. Indiana :Indiana University Press .

———*Concluding Unscientific Postscript to the Philosophical Fragments*:1992 , trans. Howard V. Hong & Edna H. Hong .Princeton: Princeton University Press .

———*Upbuilding Discourses in Various Spirits.*,1993 , trans. Howard V. Hong & Edna H. Hong Princeton: Princeton University Press .

———*Works of Love.*, 1995 , trans. Howard V. Hong & Edna H. Hong .Princeton: Princeton University Press..

-----*Fear and Trembling*,,(1941) , Trans and ed. Howard and Edna Hong, Princeton University Press .

-----*Philosophical fragments/Johannes Climacus*,(1985) , ed .trans. H.V. Hong and E.H. Hong, Princeton University Press.

Macintyre Alasdair, (1972), “Existentialism” in *The Encyclopedia of Philosophy*, volume 3&4, Macmillan Publishing Co., Inc. & The Free Press. New York.

Murphy, Arthur, (1963), “ON Kierkegaard’s Claim that Truth is Subjectivity” in *Reason and The Common Good: Selected Essays of Arthur E. Murphy*, edited by William H. Hay, Marcus G. Singer and Arthur E. Murphy, (C) Reprinted by Permission of Prentice-Hall, Inc .,Englewood Cliffs, N. J.

Schacht.R, 1973, Kierkegaard on Truth is Subjectivity and the Leap of Faith, *Canadian Journal of Philosophy*, 2:3, pp.297-313

Watts.D,2017, Kierkegaard on Truth: one or many?, *Mind*,vol.127

Walsh, Sylvia, 2007, *Thinking Christianly in an Existential Mode* ,Oxford University Press.